



تفاوت اندیشه علامه طباطبایی با ایمانوئل کانت درباره واقعیت

عضو هیئت علمی دانشگاه باقرالعلوم (ع) ضمن اشاره به این نکته که در نظر علامه طباطبایی، واقعیت ضرورت ازلی دارد و حتی منکر واقعیت نیز باید به وجود واقعیت اعتراف کند، نشان داد که اندیشه کانت درباره واقعیت فاقد چنین ظرفیتی است.

عضو هیئت علمی دانشگاه باقرالعلوم (ع) ضمن اشاره به این نکته که در نظر علامه طباطبایی، واقعیت ضرورت ازلی دارد و حتی منکر واقعیت نیز باید به وجود واقعیت اعتراف کند، نشان داد که اندیشه کانت درباره واقعیت فاقد چنین ظرفیتی است.

به گزارش ایکن، پیش نشست بین المللی همایش «واقع گروی معرفتی در فلسفه اسلامی و چالش های پیش روی آن» امروز ۲۶ شهریور در مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران برگزار شد.

در این نشست حسن عیدی؛ عضو هیئت علمی دانشگاه باقرالعلوم (ع) با عنوان «واقع گرایی علامه طباطبایی و مقایسه آن با واقع گرایی کانت» سخنرانی کرد که گزیده آن را در ادامه می خوانید؛

بحث بنده درباره واقع گرایی از منظر علامه طباطبایی است و بحث خودم را از اینجا آغاز کنم که علامه در جلد پنجم اصول فلسفه و روش رئالیسم مطلبی را مطرح کردند و همین مطلب سرآغاز مباحث جالبی در فلسفه اسلامی معاصر شده است. ایشان در این فراز از کتاب خود درصدد تقریر برهان اثبات واجب الوجود هستند که با عنوان برهان صدیقین شناخته می شود ولی همین که در این قسمت بحث واقعیت را مطرح کردند برای برخی شارحان این تصور را به وجود آورده برهان ایشان تقریر دیگری از برهان صدیقین است که دیگر فلاسفه سعی کردند در اثبات واجب الوجود اقامه کنند ولی نظر ایشان فراتر از این است.

علامه طباطبایی با اشاره به اصل واقعیت تاکید می کنند که می توانیم این اصل را به عنوان نخستین اصل در نظام فلسفی مورد توجه قرار دهیم و یک بازنگری در ساختار فلسفه بر پایه این اصل داشته باشیم. وقتی ما در معرفت شناسی از واقع گرایی صحبت می کنیم کاربردهای مختلفی دارد از جمله در روش شناسی، در اخلاق، در علوم اجتماعی کاربرد دارد و حتی در برخی شاخه های ریاضیات واقع گرایی داریم ولی محدوده بحث ما فلسفه است و می خواهیم در علوم عقلی به کاربردهای رئالیسم توجه کنیم. گاهی منظور ما واقع گرایی هستی شناسی است یعنی واقعیتی و رای من وجود دارد، گاهی اوقات مراد ما واقع گرایی معرفت شناختی است یعنی شناختی داریم که می توانیم اعتبار و ارزش آن را احراز کنیم و اینگونه نیست که شناخت ما ربطی به واقعیت نداشته باشد.

با این توضیحات خوب است به این نکته توجه کنیم وقتی می گوئیم معرفت، تعریف سه جزئی معرفت یعنی باور صادق موجه مقصودمان نیست چون اشکالاتی به این تعریف گرفته شده و این تعریف مورد نقد و ابرام هایی قرار گرفته است که درصدد بیان آنها نیستیم. پس مقصود ما از معرفت مطلق آگاهی و شناخت است. ضرورت ازلی واقعیت در نگاه علامه طباطبایی

بر اساس تلقی علامه طباطبایی انسان در نخستین گام معرفتی، واقعیتی را می یابد و واقعیت هستی را شهود می کند. پس از اینکه واقعیت هستی را شهود کرد آن را در قالب این گزاره که واقعیتی هست بیان می کند. این گزاره واجد ضرورت ازلی است یعنی هیچگونه قید و و شرطی برای اسناد این محمول به این موضوع وجود ندارد. پس ایشان برای واقعیت ضرورت ازلی قائل است.

نکته دیگری که علامه به آن توجه می کنند این است که نه تنها قید و شرطی برای واقعیت وجود ندارد حتی اگر کسی بخواهد آن را انکار کند و بگوید واقعیت را قبول ندارم باید از او بپرسیم آیا واقعا واقعیت را قبول داری یا خیر؟ طبیعتا منکر واقعیت می گوید من واقعا قبول ندارم واقعیتی باشد و در واقع، در همین سخن به وجود واقعیت اذعان کرده است. پس اصل واقعیت ضرورت ازلی دارد و منکر واقعیت هم چاره ای جز پذیرش آن ندارد.

نکته دیگر که در فرمایش علامه طباطبایی هست این است؛ اصل واقعیت مقدم بر هر تمایزی است. ما تقسیمات مختلفی در قلمرو وجود داریم، مثل واجب و ممکن ولی اصل واقعیت بر همه اینها مقدم است و تا شما به واقعیتی قائل نباشید نمی توانید آن را به واجب و ممکن تقسیم کنید. این نکات برخی وجوه واقع گرایی علامه طباطبایی است که به اختصار مطرح شد. گذار کانت از رئالیسم خام به رئالیسم انتقادی

حال ما می خواهیم نیم نگاهی به واقع گرایی کانت داشته باشیم و ببینیم واقع گرایی علامه چه نسبتی با واقع گرایی کانت برقرار می کند. کانت شورشی علیه دیدگاه گذشتگان خودش به وجود آورد و دیدگاه آنها را به چالش کشید. کلیت فکر کانت چیزی است که برخلاف فیلسوفان قبلی است و او معتقد است به جای اینکه راه رئالیسم خام را پیش بگیریم باید به تاثیر ذهن در معرفت اذعان کنیم و توجه داشته باشیم ذهن دارای مقولاتی است. پس یک حقیقت داریم به نام نومن و یک ذهنی که آمیخته از مقولات است. بعد از اصولی که کانت برای نگرش خودش مطرح می کند در پی آن است نشان دهد من رئالیسم هستم.

خود کانت آنقدر دغدغه داشت به عنوان ایده آلیست شناخته شود که در ویراست دوم نقد عقل محض عنوان ایدئالیسم را در قالب عنوانی مستقل در کتابش افزود و در ذیل آن به رد ایدئالیسم پرداخت و مرز خودش را با این افراد مشخص کرد. پس خود کانت معتقد به رئالیست است ولی رئالیست او خام نیست بلکه نقادانه است یعنی معتقد نیست هر آنچه در خارج است مثل آنچه در ذهن نقش می بندد بلکه مقولات فاهمه در آن اثر می گذارد. اگر کانت می گوید حتما باید شهودات حسی از مقولات گذر کند تا معرفت واقع گرا به دست بیاوریم، چگونه است که در برخی موارد خود او این فرایند را رعایت نکرده است برای مثال مقوله علیت را خارج از قلمرو شهود حسی به کار برده است؟

به هر ترتیب اندیشه کانت این ظرفیت را ندارد که بتوانیم ضرورت ازلی برای واقعیت که علامه طباطبایی می گفت از آن استنباط کنیم. ضرورت ازلی به کنار حتی نمی توان بحث ضرورت ذاتی را به میان کشید. آنچه از نظر کانت می توانیم بیان کنیم این است برخلاف علامه طباطبایی که تقریری از واقع گرایی ارائه داد که منکر او هم مستلزم بود آن را قبول کند، ولی اندیشه کانت چنین ظرفیتی را ندارد و این تمایزی است که میان اندیشه کانت و علامه طباطبایی در باب واقع گرایی قابل ملاحظه است.